

مقالاتی در باره

فهوم علم در تمدن اسلامی

رسول جعفریان

(دانشیار دانشگاه بهران)

نشر علم

تهران - ۱۳۹۳

سرشناسه	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: مقالاتی درباره مفهوم علم در تمدن اسلامی / رسول جعفریان .
مشخصات نشر	: تهران: نشر علم، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۳۵۰ ص.
شابک	: 978-964-224-649-6
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: علوم -- فلسفه -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
رده‌بندی شنگره	: ۱۷۵Q ج/۷م۶۷ ۱۳۹۳
رده‌بندی دی‌سی	: ۵۰۱
شماره کتابشناس ملی	: ۳۵۳۲۰۷۹



مقالاتی درباره مفهوم علم در تمدن اسلامی

مولف: رسول جعفریان

صفحه آرا: نیلا جعفریان

نوبت و سال چاپ: اول، ۱۳۹۳

چاپ و صحافی: رامین

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۶۴۹-۶

خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین - خیابان شهدای زاهدی

بن بست گرانفر پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

مفهوم دانش در تمدن اسلامی (مورد عجائب المخلوقات طوسی).....	۱۵
عَمرو بن بحر جاحظ و نظام معرفتی علوم در قرن سوم هجری.....	۴۳
دیده علوم و یک علم (دیدگاه های ابن حزم در طبقه بندی علوم).....	۵۹
علوم علم در طب سنتی (نقد رساله دفاع از طب سنتی).....	۷۹
ابوالحسن عامری و مراتب علوم.....	۱۱۷
نقائس علوم و مقوله علم و تقسیمات آن.....	۱۲۷
تجربه عقل و نقل (نقد کتابی میان ابوحاتم رازی و زکریای رازی).....	۱۳۵
مفهوم خرافه در ادبیات اسلامی - من میانه.....	۱۴۳
سید مرتضی و نقد احادیث مربوط به حیوانات و پرندگان.....	۱۵۳
احکام نجومی و اغتشاش فکری عصر تمدن اسلامی.....	۱۵۷
دیدگاه علمای عصر صفوی در باره احکام نجومی.....	۱۸۱
علوم شرعی و غیر شرعی از دیدگاه غزالی.....	۲۰۱
رابطه هدف از آموختن دانش با پیشرفت آن.....	۲۱۳
علم فریضه عمومی است یا خصوصی!.....	۲۱۷
ابن صاعد اندلسی و مفهوم علم در تمدن اسلامی.....	۲۲۵
اندیشه و تفکر مقدسی در باره علم و نظر.....	۲۴۹
ابن حزم اندلسی و نقد تاریخی (روش نقد علمی در تاریخ).....	۳۲۴

آمد بحث

به بعضی آن که بحث «علم» مطرح می شود، نخستین پرسش این است که مقصود شما کدام معنای از علم است؟ علم به معنای تجربی آن، یا علم به معنای آگاهی؟ باید گفت، در یک نگاه وسیع و فراگیر اینها را امر جدا از یکدیگر نیستند، زیرا وقتی از مفهوم علم در تمدن اسلامی صحبت می کنیم، با توجه به این که در این تمدن، از تمامی شقوق علم و آگاهی و معرفت و فهم، اعم از فلسفی و تجربی و فقهی و روانی آن استفاده شده، طبعاً علم را باید به معنایی فراگیر آن که شامل نوع فهم و درک حاکم بر این تمدن است، البته برای هر بخش آن، گونه ای از آن، در نظر بگیریم. آنچه زیر عنوان «علم» در یک فرهنگ، تمدن قرار دارد، به صورت یک شبکه درهم تنیده، مفهومی از دانایی را شامل می شود که در شکل گیرش از مجموعه فرهنگ - تمدنی نقش اساسی دارد، مجموعه ای که هر گوشه ای از آن، مدلی و نوعی از علم، برای تسهیم چارچوب «درک» اهمیت و اعتبار دارد، و به گمان یا به واقع، روشنایی و نور را نسبت به موضوع ایجاد می کند. این امر، به تعریف عقل و علم، به ماهیت شیء معقول، به روشنی خاص فهم، استنتاج، به سنت هایی که به این مدل اعتبار واقع نمایی می بخشد، و به بسیاری از چیزهای دیگر بستگی دارد. نمای بیرونی این مجموعه دانایی در یک تمدن، با نمای داخلی و جزئی آن، کاملاً در ارتباط است، در مجموع، ساختمان معرفتی یک فرهنگ را می سازند.

با این حال، همین ساختمان عظیم معرفتی را گاه در یک متن کوتاه هم می توان جستجو کرد. تصور کنید جمعیتی پای سخترانی شخصی (که می تواند یک مرشد، یا روحانی، استاد دانشگاه، و حتی یک معرکه گیر عادی باد) نشسته و به مفاهیمی را که او در باره موضوعی به هم متصل کرده و از آنها گزاره می سازد، گوش می دهد. او معلوماتی را بر اساس یک نظام دانشی ارائه می دهد و این معلومات در اذهان این جمع که با او سخنیتی دارند، با پیشینه فکری و مفهومی شان ترکیب شده و آثاری از آن برجای می ماند. اگر این سخترانی تجزیه و ترکیب مفهومی شود، می توان آثار سنت

های دیرینه دینی، تمدنی را از یک طرف، باورهای رایج اجتماعی از طرف دیگر، مفاهیم برخاسته از شرایط خاص اجتماعی از همان روزگار، مفاهیم اخلاقی پذیرفته شده، آرمان های جمعی آن ملت و بسیاری از مسائل دیگر را در آن یافت. هر کدام از این مفاهیم یا گزاره ها، ریشه در جایی دارند و به طریقی خاص، مفهوم و معلوم و ثابت شده و اکنون در یک ترکیب عمومی به صورت یک سخنرانی یک ساعته درآمده است. برخی از این مفاهیم فلسفی، برخی دینی یا تجربی یا عرفانی است. اگر در این سخنرانی از خواب و پیشگویی هم برای اثبات چیزی استفاده شود، اگر از قصه ها و استعاره ها و اشعار مواردی ارانه گردد، و یا از نظریه های رایج و پذیرفته شده های در برخی از رشته های علمی و غیره هم بهره برده شود، دایره معرفتی آن سخنرانی، مفاهیم بسیار گسترده ای خواهد بود که در یک چشم معرفتی وسیع در حال عمل کردن و تأثیر گذاشتن و تولید کردن است. هیچ شک نیست که در یک سخنرانی یک ساعته با این ویژگی ها، دریایی از مفاهیمی هست که هر کدام اگر عمیقاً شکسته شود، با آنها مفهوم دیگر از آنها بیرون آید، مفاهیمی که هر کدام به نوعی در ترکیب آن موثر بوده اند.

اکنون، وقتی می گوئیم «علم» مفهومی است که در یک منظومه معرفتی در یک دایره وسیعی است که ذهنیت یک جامعه را در چارچوب یک فرهنگ آموخته می سازد. در روزگاران یا میان جوامعی متعلق به دنیای اسلام که فرضاً در آن اخباریگری ریشه دارد، یا فلسفه، یا عرفان و تصوف حرف اول را می زند، و یا دورانی که ادبیات و شعر و قصه، زبان حاکم است، هر کدام، بنابر روشهای معرفتی خود، در طرح و اثبات نوع گزاره ها، شرایط تصور و تصورات، راه های خاص خود را دارند. این راه ها، برای گویندگان و شنودگان آن روزگار یا جامعه خاص، علمی طبیعی و معقول یعنی درک شده و پذیرفته شده است، اما بسا برای جامعه دیگر، همان اعمال یا گناه ها، غیر قابل قبول و گاه مسخره به نظر برسد. مشترکاتی هم وجود دارد که میان همه انسانها بلکه فرهنگ و تمدنها را با هم پیوند می دهد، اما در تعریف همان ها نیز گاه هزاران صفحه مطلب متفاوت زیاده باشد. به هر حال آنچه به عنوان مجموعه دانایی و دانسته در یک فرهنگ مطرح است، می باید به دست تفکیک شده و ریشه ها و بندهای هر کدام از آن مفاهیم و گزاره ها را بدست آورد.

برای مثال وقتی در بغداد قرن سوم هستیم، سرجمع، میان مدرسه و راسته بازار وراق ها، مدرسه بربهاری، محله کوفی ها یا خراسانی ها و مزار ابوحنیفه و دیگران که مجالس طلبگی برقرار است، و همین طور دربار عباسی، یک مجموعه دانایی وجود دارد که تلفیقی از علم و شبه علم است، تلفیقی از قرآن و تفسیر آن، از دوسه میلیون حدیث که در اختیار بخاری و مسلم و احمد بن حنبل

بوده است، از صدها کتاب و جزوه ترجمه شده از یونان، از هندی ها و ایرانیها و مجموعه اینها معرفتی را پدید آورده که در جمله بندی های واعظان بغداد و مدرسان و معرکه گیران و قصاص و دیگران بکار می رود. حتی وقتی مذمت از یونان می کند، وقتی ستایش از اخبار و روایات دارد، وقتی کلام ملوک العرب را نقل می کند، همه اینها یک مجموعه پیوسته بهم است که امکان تجزیه بسیاری از آنها وجود دارد. تازه، اینها گفته هاست، ناگفته هایی که پشت سر هر کلمه ای پنهان شده، گاه دهها برابر گفته هاست. همچنین بینشهایی که در عمق ذهن جامعه و فرد سبب چینش این کلمات و جملات می شود، مجموعه ای از باورها و تصورهاست که راه را برای تفسیر و تحلیل و بابت براره های موجود فراهم می سازد. این در عرصه عمومی است. در طب، نجوم، کیمیا و دیگر علوم طبیعی و اجتماعی، به همین شکل، پیش فرضها و دانسته های کهن و روایات بیشمار و اقوال حکما و سخنرانیان، خرافات کهن ایرانیان و داستانهای یونانیان و همه و همه مجموعه ای از دانایی ها یا شبه دانایی ها را به ما می آموزد و علم ایجاد کرده اند.

در همه اینها، یعنی فلسفه عمومی یا تخصصی، این مجموعه دانایی ریشه در عمق ذهنیت جامعه مربوطه دارد. مهم ترین کارکرد آن، پند کشیدن افراد وابسته به آن مجموعه برای فکر کردن در این چارچوب است. جنبه مثبت و سازج این مجموعه، از مداری است که قرنها در آن تنیده و راه رفته است. اما جنبه منفی آن، بستن باب بر نو و اصرار بر حرکت در دایره کهنه هاست. در بخشی از این مجموعه، اقوال پیشینیان و مکاتب فکری - علمی است که شما بخشی از آن هستید و تمام حیث وجودی شما در دفاع از آن مجموعه است. یعنی در دایره فلسفه سینایی یا صدرایی هستید، تمام امتیاز شما به دفاع جانانه از این فلسفه و حرکت در آن چارچوب و پیش فرضهای آن است. اگر مرید ابوسعید ابوالحیر هم باشید، و سرسپردگی به مکتب خاندان داشته باشید، آنچه در ذهنتان می آید و از زبانتان بر می تراود، همه در چارچوب آموزه های شیخ است که آنها خود وابسته به مجموعه ای دیگر با هزاران مفهوم و تعریف و اصطلاح و غیره و غیره است. در چارچوب مذهبی حنفی، دانش فقهی شما، از لحاظ نوع نگاه، روش فهم، و حتی نتایج، چنان است که جز در چند امر جزئی، امکان تغییر و تحول در شما وجود ندارد.

حال باید پرسید: در این مجموعه ها خرد چه جایگاهی دارد؟ و این که اساسا خرد در آن روزگار چه تعریفی دارد؟ آیا خرد عقل تجربی است؟ چه کسی خردمند تر است؟ آیا خرد امر ثابت و تعریف شده است؟ آیا خرد جز همین یقین درونی، با هر شکل و هر مقدمه ای است، چه نوع یقینی؟ وقتی می گوئیم فلان جامعه خردگراست، یا تمدن اسلامی در قرن سوم و چهارم خردگرا

بوده، با چه تعریفی است؟

پاسخ دادن به این پرسشها، به خصوص در باره ماهیت خرد، امری سهل و ممتنع است. سهل است به این خاطر که به هر حال خرد گویی برای همه امری مفهوم و قابل درک است. آن که عقلی تر می‌اندیشید، خردگراتر است. اما ممتنع است، زیرا تعریف خرد به این سادگی نیست. بشر تلاش زیادی برای تعریف خرد داشته و اساساً منطق در یونان و توسط ارسطو برای همین وضع شده است. مسلمانان نیز این حقیقت را دریافتند و در این باره تلاش کردند. اما راه‌های معرفت، تنها در چهار باب تقسیم‌بندی شد: فقه، اخلاق، طب و فلسفه. آنها که در مجموعه دانایی «صوفیانه» زندگی می‌کردند، پا و پایه همین برد را چوبین و سست و یقینیات خود را بسیار بالاتر از استدلالهای اهل منطق می‌دانستند. جمعیتش هم به مراتب از خردگرایان بیشتر بود و گاه آنها را «زندیق» هم می‌گفتند. آنان بر این باور بودند این استدلال درهم و برهم چه چیزی را ثابت می‌کند؟ کدام یقین را به اندازه‌ای که آنان دارند، برایشان به معنی می‌آید؟ این جماعت مفهوم «علم» را نه تنها در حد دانایی به معنای مصطلح آن، یعنی علم حاصل شده در ذهن، از طریق حواس یا تجربه یا استدلال معنا نمی‌کنند، و صرفاً آن را عبارت از «کشف و شهود و معنی «دریافت باطنی» می‌دانند، بلکه در کل، در تعریف علم، چیزی جز یک امر باطنی و روحی که با پاک بودن نفس، داشتن تقوا و ورع، نوعی بصیرت باطنی و آماده کردن نفس برای دریافت حقایق و مسائل از این قبیل است، سخنی نمی‌گویند. به عبارت دیگر، اگر «علم» در اصطلاح اکثریت - روزه‌های فکری در تمدن اسلامی، عمدتاً به علوم دینی گفته می‌شود [سراسر کتاب جامع بیان البرهان و فقه ابن عبدالبر گواه این امر است]، و تلویحاً علوم دیگر در مرتبه دوم قرار می‌گیرد، در نظر صوفیه سؤال از این هم متفاوت تر است آنچنان که علم، حتی به خود علم از هر نوع آن، حتی علوم دینی، در تقابلهای حدیث و کلام هم گفته نمی‌شود. گرچه نباید از نظر دور داشت که دنیایی از شبه علم برای نصیر کشیدن چیزی که مدعی هستند «علم» نیست، به عنوان کتاب و رساله از طرف همین جماعت ارائه شده است. کلمه «علم» در متنی مانند «قوت القلوب» ابوطالب مکی، متوفای ۳۸۳، صدها بار تکرار شده و در تمامی این موارد، عبارت از آن چیزی است که نه با خرد ارتباطی دارد، و نه با دریافت‌های حسی، بلکه صرفاً نوعی تهذیب نفس، تقوای باطنی، و یقین و معرفت درونی است. گهگاه و به طور استثناء، از علم به احکام یاد می‌شود، آن هم به هیچ روی در مرتبه علم یقینی نیست: العلم علمان: علم الامراء و علم المتقين. فاما علم الامراء علم القضایا، و اما علم المتقين فهو علم اليقين و المعرفة [قوت القلوب: ۲۴۷/۱].

با همه این احوال، هرچند اختلاف در تعریف خرد زیاد است، اما به هر حال، راه و رسم خردگرایانه برخورد کردن، تا اندازه ای در مجموعه فرهنگ و تمدن اسلامی، امری شناخته شده است؛ البته نه چندان دقیق، اما این مقدار که تفاوت میان آنچه مستدل خوانده می شود با آنچه بی پایه است، تا حدودی روشن است. نگاهی به بحث مفهوم خرافه در ادبیات اسلامی قرون میانه در همین کتاب، ما را با کلیت این بحث آشنا خواهد کرد.

به واقع، وقتی میان ابوریحان و احمد بن حنبل مقایسه می کنیم، تفاوت مشرب آنها را در می بینیم. «نیای «معرفتی» آنان از زمین تا آسمان با یکدیگر تفاوت دارد، و این در حالی است که هر دو مسلمان هستند. ما می توانیم بر بهاری را با ابوالحسن عامری مقایسه کنیم، ابن سینا را با ابن جوزی. کار مکرر و بی حدگان مختلف این دوره را نیز می توانیم با هم مقایسه کنیم. همان طور که اشاره شد، کلیاتی تا نیم تفاوت افراد خردگرا و روشهای آنها را با گروه های دیگر بشناسیم. بر ماست تا لایه های فقه و اندیشه آنها را از هم باز کنیم. روشهای آنها را در ارائه مطلب، استدلالهای آن را برای اثبات قضایا، نوع تصویر ذهنی آنها از مسأله مورد بحث، نوع نگارش، تعبیری که برای درستی و نادرستی افکار می برند، مجموعه باورهایی که نسبت به گفته های مربوط به موضوع مورد بحث دارند، و بسیاری از مسائل این چنینی را با دقت بشناسیم. ما باید دنیای معرفتی این افراد را که حد فاصل میان خردگمان و جهان پیرامونشان است دریابیم.

کتابها و رساله های این دوره، به دو صورت ما را با نظام معرفتی خود آشنا می کنند. دسته اول آثاری هستند که به تعریف مفهوم علم یا شاخه های آن می پردازند. در آنان در این مبحث، گاه در حد نقل کلمات قدما در اهمیت علم است، و تنها وقتی ارزش دارد که به آنجا وارد مبحث علم، واقع نمایی آن، راه های اثبات قضایا و این قبیل مباحث شوند. در این زمینه، تردیدی نیست که استطرادا به این مباحث می پردازند تا آنها که در آثار فلسفی خود، بخش ویژه ای را به تبیین و تفسیر از یک مجموعه را به مبحث علم و تعریف آن اختصاص می دهند، می توان یافت. شاید مهم ترین آنها، کار قاضی عبدالجبار در کتاب المغنی او باشد که مجلد دوازدهم را «فی النظر و المعارف» یعنی به بحث علم و ماهیت نظر و استدلال اختصاص داده است.

دسته دوم، کتابهایی است که موضوع آنها یک پژوهش تاریخی، جغرافیایی یا فرهنگی است، و ما می توانیم از نوع نگاه آنها، نکاتی که در این زمینه به صورت بسته گریخته دارند، روشی که در مواردی روی آن برای بحث و فحص تکیه می کنند و چهارچوب معرفتی آنان را بدست آوریم. برای مثال، مرور بر آثار بیرونی، فهرست ابن ندیم، و نیز کتابها و رسائل جاحظ، مسعودی و

بسیاری دیگر که حساسیت روی نوع نگاه معرفتی خود در لابلای تحلیل ها دارند، می توانند ما را در نشان دادن این که در تمدن اسلامی چه نوع نگاه معرفتی وجود داشته یاری کند.

همه ما آگاهیم که بحث «معرفت و مرتبه شناسی علم» در فلسفه، از بحث های بسیار قدیمی است و کهن ترین صورت بندی آنها، در فلسفه یونانی، در قالب مکتب های مختلف صورت گرفته و از آنجا به دست مسلمانان رسیده است. در تمدن اسلامی هم، این بحث هم به لحاظ نظری و استفاده مورد توجه بود، و هم در عمل، در تولید مکتب ها یا مذهب های خاص در میان هواداران فلسفه یا تئوری یا اخبار نقلی خود را نشان داد. آنچه بر ما لازم است، شناخت درست این بحث بر اساس منابع پیشگفته است. در این باره، به دلیل آن که در قرون اخیر، جایگاه واقعی مباحث معرفت شناسی بندی شده، کار جدی نشده و بیشتر بر اساس اصول پذیرفته شده در رشته های علمی، مثلاً فقه به عنوان اصول خود، در علم اصول، و حتی در فلسفه که جایگاه اصلی این مبحث بوده، کارها به صورت تکرار پیش رفته است. این در حالی است که فلسفه غربی در قرون اخیر، به صورت عمده، مباحث خود را اختصاص به مبحث معرفت شناسی داده است.

در باره مفهوم علم میان مسلمانان، به صورت سامان یافته این جریانها را در ارتباط و با تکیه با مفهوم علم دنبال کرده، کاری است که از رانث روزتال با عنوان *Knowledge in Medieval of Islam: Triumphant* که تحت عنوان «دانش پیروزمند» به فارسی درآمده است (ترجمان، نشر گنجینه، ۱۳۹۲). در این کتاب سیری از نظریات مربوط به تفسیر مفهوم علم و تلقی های مختلف از مفهوم اسلامی، عرفان، فلسفه و به طور کلی در جامعه اسلامی به لحاظ آموزشی، مورد بحث استوار قرار گرفته است. فصل های این کتاب عبارتند از:

دانش پیش از دانش، ظهور دانش، صورت جمع دانش، تعریف های دانش همان اسلام (کلام و دانش های دینی)، دانش همان نور (تصوف)، دانش همان اندیشه (فلسفه)، دانش همان جامعه (آموزش). روزتال در کتاب دیگر خود با عنوان «میراث کلاسیک اسلام» نیز برخی از متن هایی را که به این حوزه مربوط می شد، آورده و توضیحاتی در باره آنها داده است. فصل سوم آن کتاب با عنوان رده بندی علوم و روشهای پژوهش و آموزش، شامل چند متن شناخته شده از خوارزمی، فارابی، اخوان الصفا، ابن حزم، ابن سینا، ابوالحسن عامری، ابوالفرج عبدالله بن طیب و حنین بن اسحاق. در باره رده بندی علوم در اسلام، مقالات دیگری هم نوشته شده اما اغلب اینها، مبتنی بر رساله های تقسیم علوم است که خود متأثر از نوع نگاه یونانی است، و در عمل،

خالی از مرورهای جدی بر متونی که در خود تمدن اسلامی در چارچوب نظام معرفتی موجود و البته متنوع، نگاشته شده اند.

آنچه مهم است این که ما در بررسی مفهوم علم در تمدن اسلامی، اولاً لازم است تا دست از خیالات و اوهام و تعصبات خویش برداریم. در قرن گذشته، از زمانی که به مقایسه وضعیت خود با اروپا پرداخته‌ایم، اغلب سعی کرده ایم نشان دهیم وضع ما در گذشته‌ی تمدنی‌مان، بسیار عالی بوده است. صد البته که نقاط مثبت فراوانی داریم که غربی‌ها هم در پژوهشهای خود به آنها تصریح کرده اند، اما نباید این نگاه، مانع از آن شود تا از نقاط ضعف خود به خصوص بخش معرفت‌شناسی که کلید هر نوع پیشرفت یا پسرفت بوده، غفلت نکنیم. انبوهی از نوشته‌هایی با روشهای معرفت‌شناسی تولیدی سراسر اشتباه به عنوان علم برای ما به ارمغان داشته، گاه به عنوان میراث علمی بزرگ معرفی می‌شود. همزمان با احترامی که برای آثار جدی پزشکی دوره اسلامی قائلیم، باید اعتراف کنیم که انبوهی از رسائل و کتابهای مشتمل بر داده‌ها و معلومات بی‌پایه و در عین حال شک و غیرعلمی وجود دارد که به اسم کتاب پزشکی در دسترس طیبیان سنتی بوده و ارزش و اعتبار آنها سخفت از آن چیزی است که در پایین‌ترین طبقات مردم بوده و هست. بی‌راه نیست نگاه به کتاب منابع الحیوان^۱ متعلق از قرن هفتم، از عبدالهادی بن محمد با تصحیح محمد روشن (تهران، موقوفات افسار، ۱۳۸۰) و یا رساله خواص اشیاء را ملاحظه فرمایید تا انبوهی از دستورالعمل‌های پزشکی عجیب و غریب آشکار شود. یک نمونه در باره خرگوش این است: «دندان خرگوش بر خود بندند از آن جانب که دندان درد کنند پاکن شود. سرگین اوزن با خود دارد، آبستن نشود. و اگر در شراب بخورند در جامه خواب شاش بکنند خرزه او به آب بپزند و زن بخورد و مرد با او جمع شود، به یک دفعه آبستن گردد. (منافع الحیوان، ص ۱۰۸).

ثانیاً آن که، نباید همه چیز را در قالب منازعات شرقی - غربی ببینیم. به خصوص آنچه که در قرن بیستم به عنوان فرهنگ غربی و شرقی مطرح شده نباید به عنوان یک کلید تمام غیر شرقی تحلیل دنیای گذشته ما باشد. به طور معمول، هر «فرهنگ و تمدنی» ویژگیهای خاص خود با اتکاء به منابع درونی، زایش‌های داخلی با تلفیق داشت‌های محلی خود دارد و همزمان ارتباطات بیرونی خود را در استفاده از آثار دیگران، تمدن اسلامی، به غیر از مقومات داخلی، رشته‌ای پیوسته با هند، ایران و یونان است. مجموعه «فرهنگ - تمدنی» ایران قبل از اسلام و همین‌طور هند قدیم، یونان کهن نیز چنین هستند. ما باید وقت خویش را صرف شناخت مقومات داخلی و عناصر بیرونی آن مجموعه‌ها بکنیم و بی‌دلیل با تحمیل نگره‌های جدید مثلاً در تعارض میان فلسفه‌های

غربی - شرقی، به کلی گویی در باره آنها پردازیم. ما بیش از آن که به این تقسیم بندی های کلی نظر داشته باشیم، می بایست به بستر تاریخی بحث، شکل گیری عناصر ریز در یک مجموعه کلی و نمونه های عینی و واقعی آنها توجه داشته باشیم. اغلب کسانی که به این بحث ها از منظر نظریات کلان و تقسیم مدارانه تمدنی نگاه می کنند، فاقد نگاه ریزنگر و جزئی در آثار برجای مانده از آن فرهنگ و تمدن هستند. چنان که غالب کسانی که فیلسوفانه در باره کلیت نظام معرفتی ما و غرب سخن گفته اند، حتی از عمومی ترین متن هایی که مسلمانان در باره علم، تاریخ آن، معیارها و ارزشهای پڑوهشی عملی خود در این باب نوشته اند، غافل مانده اند.

بنا بر روی آنچه مسلم است این که دایره این بحث، یعنی یافتن عناصر معرفت شناسانه در متون ادبی و علمی گذشت، در ادوار مختلف دوره اسلامی، در مناطق مختلف، در میان فرقه ها و مکتب های متفرد و چندگانه پراکنده است که هر اندازه جستجو شود، باز پایان نخواهد پذیرفت. ما با این قبیل پژوهشهایی توانیم، اندک عمق نگاه معرفت شناسانه عالمان برجسته موجود در تمدن اسلامی را دریابیم، عمقی که هر چند بیشتر و هم موانع اصلی توقف و پسرفت را به ما نشان می دهد.

یکی از بهترین نتایجی که از این قبیل پژوهش بدست می آید، درک در آمیختگی روشهای معرفتی در حوزه های مختلف فلسفی، علمی و فنی است. برای مثال تأثیر نجوم در عرفان، چه در حد تشبیهات ادبی و چه آثاری که در اثبات نوع ضایعات نظامی عرفان گذاشته، یکی از جالب ترین تجربه هایی است که برای مثال با مرور بر متون نوشته شده توسط ابن عربی می توان بدست آورد [بنگرید: نجوم کهن در آموزه های ابن عربی، تیتوس بورجارت، ترجمه لیلا کبریتیچی، مهدی حبیبی زاده، تهران، ۱۳۹۳].

در این مجموعه، با نمونه های اندکی از این قبیل بررسی ها آشنا خواهیم شد. کمترین نتیجه آن است که مقالات حاضر را نقطه ای کمرنگ در این مسیر به حساب آورده و پس با تأمل در متون کهن، بر اساس همان روش، به جستجوی بیشتر در این باره پردازیم.